

## پاسخ به مگس

در پاسخ به مقاله‌ی علی‌رضا اشراقی در روزنامه اعتماد

وبلاگ تاسیانی

<http://tasyani.blogspot.com>

[tasyani@gmail.com](mailto:tasyani@gmail.com)

دوستی جوان که مدت زیادی نیست به جرم چپ‌گرایی از زندان آزاد شده، چندی پیش می‌گفت جدیداً ترس از ظهور و بالیدگی مجدد جریان چپ، باز هم به جان حاکمیت افتاده، تا جایی که فالانژها باز هم در شعارهایشان به کمونیست بودن مخالفانشان (و نه بر خلاف دو دهه گذشته لیبرال بودن مخالفان) اشاره می‌کنند. که این نشانه‌ی حضور قوی تفکر چپ در نسل جوان مبارزان سیاسی است.

فارغ از درست و یا غلط بودن نتیجه این رفیق، باید اذعان داشت که پس از قتل عام زندانیان سیاسی در دهه‌ی 60 و علی‌الخصوص زندانیان چپ‌گرا در سال 67 شاهد حضور و بازسازی دوباره جریان چپ در طیفی از جوانان ایران هستیم. از همین روست که گه‌گاه از گوشه و کنار مخالفان کم‌مایه و مدافعان نظام سلطه سرمایه‌نیز، مخالفت آشکار خود را با این تفکر ابراز می‌کنند.

مدتهاست که در این سرزمین، از زمانی حزب توده شکست خورد یا دیگر بلایی سرش آمد که نتوانست مثل دهه‌ی بیست قد بکشد و ببالد، هر کسی می‌خواهد اسمی دربربرد و سری تو سرها دریاورد، بند می‌کند به فحاشی به چپ و تفکرات مارکسیستی و فارغ از هر نوع تحلیل مبتنی بر تاریخ، هر چرندی که از دهان یاوه‌گویش خارج می‌شود بر زبان می‌آورد. حکایت مقاله "[خال هندوی ترک شیرازی](#)" آقای علی‌رضا اشراقی\* هم همین است. ایشان در آغاز مقاله اش که ویژه نامه اعتماد مورخ پنجشنبه 13 اردیبهشت، در باب گمان‌هایی درباره‌ی این که چرا چپ، دل ما ایرانی‌ها را به دست آورده است؟ منتشر کرده. و ضمن مغلطه کردن‌های بسیار، و فحاشی و حمله به افراد و اشخاص مشهور و محترم برای مردم، در واقع هیچ نتیجه‌ای جز سیاه کردن یک صفحه از روزنامه نگرفته است.

وی مقاله‌اش را با داستانی مسخره آغاز می‌کند و در همان پاراگراف اول می‌نویسد: «از همان هنگام (دوران دبیرستان نویسنده) عطای عدالت توزیعی را به لغایش بخشیدم.» فهم و درک آقای اشراقی از سوسیالیسم چیزی در حد همین است، او از زاویه‌ی دیدی منافع شخصی‌اش، و منفعت طلبانه به مقوله‌ای فلسفی \_ اجتماعی، فارغ از بعد تاریخی‌اش می‌نگرد و قضاوتی کودکانه دارد.

اما ایشان به همین بخشش بزرگوارانه عطا به لقا بسنده نکرده و بی‌مهابا پای دهخدا را وسط می‌کشد و می‌گوید که دهخدا آسمان و ریسمان می‌نوشته و شاملو چنان می‌کرده و جلال چنین... و نتیجه می‌گیرد: «خیر سرمان، اینها همه روشنفکران ما هستند.» و علاوه بر این لجن پراکنی‌ها، می‌گوید: «نوستالوزی بازگشت به روستا، عقده چپ‌گرایانه است.» و البته نمی‌گوید این کلمات فخیم و ارزشمند را در کجا به او آموخته اند که چنین با بغض و عقده درباره‌ی یک نوع اندیشه سخن می‌گوید؟!!!

وی که به استناد عبارت «جرات پول درآوردن ندارند» در مقاله‌اش که به چپ‌ها نسبت می‌دهد، آدم جسور و پول پرستی است، پیشنهاد می‌کند، دندان طمع از چپ‌گرایی برکنیم تا روزگار دیگری را برتابیم، و البته نمی‌گوید که در آن روزگار دیگر که همیشه سایه‌ی نحسش بر سر مردم است، چه آماری از گرسنگی و بیکاری و فقر وجود دارد!

به هر روی آقای اشراقی نتیجه می‌گیرد: «باید نخست از مدرن شدن دفاع کرد و سنگ تجدد را به سینه زد و بعد کاسه را برای آش چپ‌گرایی داغ کرد».

آقای اشراقی عزیز، برای مشهور شدن کمی زود آغاز کردی برادر! بهتر است نخست کمی مطالعه کنی و تحلیل‌هایت را منسجم کنی تا مجبور نباشی اندکی از "مردیها" بدزدی، اندکی از "پورازغندی" اندکی از "پوپر" اندکی از "ارسطو" و اندکی از برخی "سربازان گمنام امام زمان" و هر وقت خودت برای گفتن، گفتنی داشتی، مقاله بنویس و منتشر کن. با این قبیل فحاشی‌ها به چپ، نه این تفکر در سرزمین ما از بین می‌رود و نه تو چندان شهرتی به هم می‌زنی. بیش از این نوشتن در باره‌ی مقاله‌ای که بی‌ارزش است، سودی ندارد. تنها می‌توان به کلام حافظ در پاسخ به چنین بی‌مایگانی اشاره داشت که سروده است:

عرض خود میبری و زحمت ما میداری

ای مگس عرصه سیمرغ نه جولانگه توست

\* اشراقی البته روزنامه‌نگار گمنامی نیست، وی تیرماه 1382 که مسئولیت صفحه‌ای را در یکی از روزنامه‌های اصلاح طلب بر عهده داشت، مدتی در [یازداشت](#) بود. لازم به توضیح نیست که این مقاله پس از خروج وی از زندان نوشته شده است!!!

لینک مقاله‌ی منتشره در روزنامه اعتماد: <http://www.etemaad.com/Released/86-02-13/178.htm#23154>

وبلاگ تاسیانی

<http://tasyani.blogspot.com>

[tasyani@gmail.com](mailto:tasyani@gmail.com)